

دستگیر نایل

بزرگداشت از کار کرد های ادبی و علمی دوکتور اسد الله حبیب:

در کنفرانس:

دوکتور اسد الله حبیب و داستان هایش

روز بیست و یکم ماه اپریل امسال، عده ای از شاعران، نویسندگان، و فرهنگیان مقیم اروپا، محفل با شکوهی را برای تجلیل و قدر دانی از کار کرد های ادبی و علمی دوکتور اسدالله حبیب، شاعر، بیدل شناس و قصه نویس نامدار زبان فارسی در شهر هامبورگ آلمان، سازمان داده بودند. هارون یوسفی از لندن، دست و آستین را بر زده آمده بود که حق دوستی و استادی را ادا کند. اسد بدیع، از سویس، فرشته سما وعده دیگر از آواز خوانان از دل و جان عاشق با تار و تنبور و ساز و سرود های شان گرد آمده بودند که برای استاد شان چند اهنگ بخوانند و دل ها را شاد گردانند. بسیار شاعران و دلبستگان دوکتور حبیب از دنمارک، سویدن، و هالند، طی طریق کرده بودند که از هنر و قلم یک قلمزن اهل دل و عاشق بیدل، قدر دانی کنند. برخی ها به سبب همدرس بودن و قرب دار و حق جوار، دست افشان و پا کوبان بکوی یار آمده بودند تا یار دیرین و همنشین شبهای شیرین خود را در جایگاه یک مرد بزرگ و در

هیات حکیم سنایی جامی و بیدل ببینند. و فخر کنند که زمانهء آنها نیز، خالی از آدمهای استثنا یی، نیست.

سخن کوتاه اینکه حدود سیصد نفر شاعر و نویسنده و هنرمند و اهل علم و فرهنگ و عاشقان سوخته جان و سینه چاک و دکلماتور شعر، جمع شده بودند که از شاعر و قصه پرداز زمان حاضر کشور شان در زمان حیاتش قدر دانی کنند و حق قلم و هنر را ادا نمایند. و خواستند با این اقدام نیک و بزرگ خود ، فرهنگ قدر شناسی از بزرگان ادب و دانش را عمومی سازند. من، حدود نیم قرن است که با دوکتور اسد الله حبیب و نام او، و کتابها و قصه هایش آشنایی دارم. و بسیار خاطره های شیرین و روز های با درد و داغ هم از تداوم نا امنی ها و جنگ و ویرانی و شکست و ریخت کاخ سخن و فرهنگ، به خاطر دارم. درد و داغ کوچ پرنده گان مهاجر و پشت کردن بخانه و کاشانه و بی خانمان شدن اهل علم و فرهنگ و خاموش ماندن صدا های بیدار کردن ها و آهنگ شادی بخش زنده گی و پناه بردن به سرزمین نا کجا آباد و دهها درد دیگر. این درد مشترک را بیش از بیست سال است که حس میکنیم و گاه دیدار های موقتی ، آن همه خاطره ها را بیاد می آوریم.

من با نام دوکتور اسد الله حبیب، از دههء چهل بدینسو آشنا استم. زمانیکه هنوز جوان بودم ، شعر می نوشتم و داستان کوتاه میخواندم، دوکتور اسدالله حبیب ، از قصه نویسان دوست داشتنی برای من بود. در همان دههء چهل، جناب رضوانقل تمنا، مدیر روز نامهء اتحاد بغلان کتاب (سه مزدور) دوکتور حبیب را که تازه از چاپ برآمده بود

برایم تحفه داد. کتاب سه مزدور، مجموعه ای از داستان های کوتاه دوکتور حبیب بود که به زبان ساده و مردمی، نوشته شده بود. کتاب (سه مزدور،) در من عشق نوشتن داستان را زنده کرد و گویا مانند جرقه ای بود که در خرمن اندیشهء من، افروخته شده بود. پس از آن، به نوشتن داستان های کوتاه و به تقلید از داستان های سه مزدور، نوشتم. (دختر پالیز بان، مهمانی، زن مفت) و برخی داستان های دیگرم تقلیدی از داستان های کتاب سه مزدور است..

آشنا شدن نزدیک با دوکتور اسد الله حبیب، برای من یک رؤیا بود. زیرا داستان های دیگر حبیب، چون « دختری با پیراهن سفید»، «اسپ سیاه» و «سپید اندام» که قهرمانان داستان هایش به روی صفحات کتاب قدم می زدند، نفس می کشیدند و گرمای بدن شان را آدم حس میکرد، برای من تعجب برانگیز و لحظات شیرینی بود. سال ۱۳۵۹ که از بد حادثه و تداوم جنگها بار اقامت به کابل بستم، در دانشکدهء ادبیات دانشگاه کابل که دوکتور حبیب در آنجا استاد بود، را ملاقات کردم و نوشته های خود را برایش خواندم. من دهها و بلکه صد ها بار که اسد الله حبیب در پست های بلند فرهنگی و اکادمیک مانند ریاست انجمن نویسندگان و ریاست دانشگاه کابل، کار میکرد، و مرا بحضور می پذیرفت، از صحبت ها و مشوره های سودمند او، فیض ها برده ام. چند بار در ریاست دانشگاه کابل، بدیدنش رفتم. با وصف همه مصروفیت های کاری، مرا بدون ضیاع وقت می پذیرفت. یکبار از دوران کار و جریان نویسندگی خود در روزگار جوانی قصه کرد و گفت که جناب شفیع رهگذر هنگام نو

جوانی تا چه حد مرا تشویق به نوشتن کرد او بود که روزنهء نویسنده گی را برویم
کشوده بود. من، سا لها مرهون احسان این مرد نستوه و خدمتگار فرهنگ و مطبوعات
خواهم بود. و بسیار سرگذشت های جا لب و آموزندهء دیگر را بخاطر آورد. یادم هست
که خودم یک داستان کوتاه را چندین بار به داکتر حبیب بردم و خواندم بنظرم بسیار
داستان جا لب و بدیع می آمد. و آنچه که آفریده بودم، احساس لذت میکردم. مگر هر
بار داکتر میگفت: «داستانت، سوژه ندارد. آنچه تو بنام داستان نوشته ای، سوژهء
داستانی ندارد. بار دیگر بالایش کار کن. سوژه را از میان حوادث داغ زنده گی، انتخاب
کن. نویسنده، حوادث را باید از زنده گی دستچین کند.»

دوکتور حبیب، با دوستان و همقلمانش سخت توجه و عشق دارد. آدم صمیمی و
مهربان است. و تا امروز این صفات نیکو و مهربانی از سیمایش هویداست. دوکتور اسد
الله حبیب، در همان آغاز کار نویسنده گی اش، از خود استعداد و توانایی شگرفی
نشان داده است. و آن، درست زمانی بود که یک داستان کوتاه او بنام (غروب) در
جون سال ۱۹۶۳ در روز نامه انیس نشر شد و از میان دیگر داستا نها که به مسابقه
گذاشته شده بودند، مقام اول را احراز کرد..

این نخستین گام موفقیت در قلمرو قصه نویسی بود که نصیب نویسنده جوان شده
بود و او را بر انگیخت تا به این راه دشوار قدم های بلند تری بردارد. در سال ۱۹۶۶
نخستین مجموعه داستانهای دوکتور حبیب بنام (سه مزدور) چاپ شد که شامل ده
داستان کوتاه بود. یک سال قبل از آن، رومان کوتاه « سپید اندام » از همین نویسنده

چاپ شده بود. جورج گراسمک، محقق امریکایی در کتاب افغانستان در یک پژوهش جدید» در باهء داستان سپید اندام حبیب نوشته بود: «سپید اندام، اولین رمان محلی است که در سال ۱۹۶۵ عرض وجود کرد. و این اثر، در زبان دری، نوشته شده است. آقای اسدالله حبیب، یکی از استادان فاکولته ادبیات در نوشتن این کتاب، مهارت و ژرف نگری به خرج داده است. در آن روزگار، داستان های کوتاه اسد الله حبیب در مجله های ادبی، ژوندون، پشتون ژغ، و ادب پیوسته به نشر می رسیدند و پسانها، رمانهایی هم از این قلم نشر شدند.

از داستان (دختر با پیراهن سفید) دوکتور حبیب، فیلمی به وسیله ریاست افغان فیلم و از نمایشنامه ء (شب و شلاق او)، نمایشنامه ای هم در تیاتر افغانستان ساخته شده است. در سال ۱۹۷۴ میلادی، چرخشی در کار داستان نویسی اسد الله حبیب رونما شد و آن مصادف بود به اینکه مجموعه ای از داستان های او بنام (آی دن) با ترجمه خانم کیسیلووا از جانب انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی به زبان روسی به چاپ رسید. در مقدمهء این کتاب به خامهء برگرداننده در بارهء داستان های حبیب نوشته میشود: «موضوع محوری بسا داستان های حبیب، زنده گی سادهء افغانستان امروزیست. مانند روستایی، برزیگران، خانواده های کوچی و نمایندهء فرد ترین قشر جامعهء شهری.»

در مجموعهء آیدن، ۱۳ داستان کوتاه گنجانیده شده اند که در بارهء نثر آنها مترجم که خود عضو اکادمی علوم است، چنین داوری کرده است: «در نثر حبیب، در کنار

سیما ها، استعاره ها، و زیبایی های معیاری درخشان بیان شاعرانه غنایی، که ذهن را نوازش می بخشد. بگونهء مثال: در داستان سپید اندام از صفحه ۲۲ آیدن چاپ کابل می خوانیم (دهکده، در سکوت نیمه شب خزانی فرو رفته بود. و بعد از دقیقه ها، یگان قورباغه در زیر چادر ماشی جامنک، دلتنگ می شد. و از میان آب دم کرده و گرم، سرش را بیرون میکرد و آوازش با بوی لجن و بوی گیاهان پوسیده کناره های نزدیک ده، بر می خاست و در نور ماه، که از آسمان پر ستاره ی درخشان می ریخت، شستشو میشد. و تا خانه های تک افتادهء دهاتیان، می رسید.)

مجموعه داستانهای آیدن پسانها به زبان ازبکی نیز ترجمه شده و در تاشکند، در مطبعه غفور غلام ، به چاپ رسید. استقبال گرمی که از داستانهای حبیب شده بود، و تشویق هاییکه صورت میگرفت، مجموعه دیگری از خامهء این نویسنده بنام (پایان غم بزرگ) توسط بنگاه نشراتی دانش در مسکو، اقبال چاپ یافت. که شامل ۱۴ داستان کوتاه و یک درامه بنام (خشم خلق) بود. در سال ۱۹۷۷ یک مجموعهء از همین قلم به زبان آلمانی ترجمه شده در کتاب داستان سرایان معاصر افغانستان در بازل به چاپ رسید. در سال ۱۳۶۵ خورشیدی در داخل کشور نیز مجموعه از داستانهای حبیب زیر عنوان (آخرین آرزو) چاپ شد.

برخی از منتقدین از کشور های دیگر ، در باره آثار دوکتور اسدالله حبیب گفتنی هایی دارند: پرو فیسر ایژری بچکا دانشمند چکی در شماره سوم افغانستان ژورنال سال ۱۹۷۸ نوشته است: « اسد الله حبیب، وظیفه و نقش نویسنده را که مبارز در راه

بهبود زنده گی مردم است، درک کرده و زبان نوشته هایش ، ساده و رسا است.و حتی خواننده گان عادی نیز آن را می فهمند.در عین حال این طرز بیان ، عناصری از تصویر و تخیل و تشبیهات را در بر ، دارد..»

صاحب تباروف،کاندیدای اکادمی علوم تاجکستان، در روز نامهء معارف و مدنیت ماه دسامبر سال ۱۹۸۰ چنین نوشته است: « اساس ایدیا وی و سیماتیکی اکثر پاوست ها و حکایه های اسد الله حبیب را، زنده گی مردم کشورش از جمله دهاتیان، که خود مولف شاهد آن بوده، تشکیل میدهد.زنده گی اقوام مختلف مردم افغانستان با تمام تضاد هایش، در حکایه های گوناگون وی، در سیمای بوبه گاو چران، اکرم، دلا رام، و دیگر کرکترها ، خیلی واقعی و حقانی، انعکاس یافته اند.همینطور اسد الله حبیب، در انکشاف نثر بدیعی دری افغانستان، سهم مهمی میگذارد..»

دوکتور اسد الله حبیب، نویسنده، پژوهشگر،شاعر سخنور و بیدل شناس شناخته شده، از جمله انگشت شمار فرهیختگان ادب و فرهنگ کشور ما است که باید هنرش را گرامی داشت.برای این قصه پرداز توانا، نویسنده ای ژرف نگر،و شاعر پر مایه، عمر پربار، و آفرینش های بزرگ بدیعی و ادبی آرزو میکنم.

_____ (هامبورگ_ ۲۱ اپریل ۲۰۰۷)

www.ayenda.org